

# حیران در سایه

نگاهی به شعر بانو حیران دنبلی

در گذشته به سال ۱۳۲۸

در میان آثار ادبی قرون گذشته ندرتاً با نام زنان برخورد می‌کنیم و شاید اگر نام تمام زنانی را که اثر ماندگاری از خود بجا گذاشته‌اند کنار هم بگذاریم از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نکند و نگاهی به زندگی و احوال همین تعداد اندک نیز نشان می‌دهد که غالب آنها زندگی دشوار و نابسامانی داشته‌اند و رنج زیادی برده‌اند تا توانسته‌اند در جهانی سراسر جهل و خفقان، بارقه‌ای از شعور و احساس خود را از پس دیوار بلند قلعه باید و نبایدهای اجتماع ستیزه‌جو به بیرون بفرستند و ردپایی از خود بجا بگذارند. یکی از این زنان، حیران دنبلی است که اگرچه آثار او در خارج از کشور کراراً به طبع رسیده نامش در داخل کشور در سایه مانده و آنطور که باید و شاید معرفی نشده و شعرش جز در تعداد معدودی از تذکرها دیده نمی‌شود و حتی در فهرس معروف نسخ خطی و چاپی جز یک مورد اثری از نام او نمی‌بینیم. دیوان فارسی حیران در سال ۱۳۲۵ در تبریز منتشر گردیده و نایاب است. علاوه بر این، یک نسخه خطی در کتابخانه ملی تبریز و نسخه خطی دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از آثار این شاعر موجود است.

حیران دنبلی در سالهای پایانی قرن دوازدهم همراه خانواده‌اش از نخجوان به خوی مهاجرت کرد. سالها مقیم تبریز بود و همانجا نیز درگذشت. دوران جوانی این شاعر مصادف است با یکی از شومترین ادوار سیاسی کشورمان یعنی دوره پادشاهی فتحعلی شاه، جنگهای ایران و روس و قطعه قطعه شدن ایران عزیز بدست خویش و بیگانه و از لحاظ ادبی همزمان با دورانی است که آثار مرحله

بازگشت می‌نامیم، زیرا شاعران و نویسندگان ایرانی که مضمون بازیهای سبکهای پیچیده به تنگ آمده بودند، بر آن شدند که سنتهای کلاسیک شعر ایران را دوباره احیا کنند. اگرچه در شعر شعرای این دوران مضمون تازه‌ای بچشم نمی‌خورد، جنبش آنان این فایده را داشت که عروس شعر فارسی را از زر و زیورهای ازمن درآوردی و عجیب و غریبی که در اواخر قرن یازده و اوایل قرن دوازدهم به سرو زلفش بسته بودند نجات داد و به زیبایی طبیعی توجه نمود. در این هنگام ولیعهد، عباس میرزا مقیم تبریز بود و شاعران زیادی در دربار وی رفت و آمد داشتند و از حمایت او و وزیر دورانیشش، قائم‌مقام بهره‌مند می‌شدند. یکی از این شاعران، حیران بود. از زندگی خصوصی او اطلاع چندانی در دست نیست اما آنچه‌آنکه از شرح احوال او در تذکرة‌های گوناگون برمی‌آید بروز نامالایمات پی‌درپی در سپیده دم احساس شاعر، ترک زادگاه، از دست دادن محبوب، قرار گرفتن در محیط غریب و غیره تا پایان عمر روح او را متأثر می‌داشت و این تأثر از اشعار او نیک در یافت می‌شود:

هرکجا بینید شخصی ممتحن      بی‌کس و بیچاره و دور از وطن  
 هرکجا بینید دور افتاده‌ای      تن بدست مرگ و حسرت داده‌ای  
 از من و از مسحتم یاد آورید      از دل پر حسرتم یسار آورید  
 که یادآور مثنوی گونه‌ای است که سالها بعد فروغ در همین بحر سرود:

آهوان ای آهوان دشتها / گاه اگر در معبر گلگشتها / جویباری یافتید آوازخوان / رو به استغنائی  
 دریاها روان... خواب آن بیخواب را یاد آورید / مرگ در مرداب را یاد آورید... در بحر رمل که قالب  
 مناسبی برای بیان حزن و اندوه است و هجاهای کشیده آن تناسب کاملی با کشیدگی مویه و حال گریه  
 پی‌درپی دارد.

عشق اصلی‌ترین محور شعر این شاعر است

درواقع می‌توان گفت حیران بیش از آنکه شاعر افکار بلند و مضامین باریک باشد، شاعر  
 جوشش خودانگیخته عشق است، گرچه عشق حیران گاه رنگ و بوی عرفانی بخود می‌گیرد:  
 ای مرغ سلیمانی بر خیز و پرافشان باش  
 رو خدمت جانانم سرشار و غزلخوان باش...

یا

سخت می‌بینم دلی از عاشقی خالی بود

اینکه همچون نور در دلها تجلی کرده‌ای

ذره عشقی به هرکس داده و بگرفته جان

ای فدایت من عجایب وضع سودا کرده‌ای...

اما در مجموع عشق او خاکی و طوفانی است. عشق علت فاعلی این شاعر و علت غائی او است و اگر هم گاه در پیاله‌های ماورائی می‌ریزد بدانجهت است که جوشش زمینی و بشری آن چنان شدت گرفته که به هر موضوع و مضمونی برمی‌خورد رنگ خود را بدان می‌بخشد و آنرا پیرو حالت خود می‌کند و درست همین جوشش حسی شعر او است که بر خواننده اثر می‌گذارد، نه مضامین عالی یا تراش خوردگی و آرایش کلمات.

به سرو قامت تو هستم آنچنان مشتاق      که نیست قمری غمگین بر آشیان مشتاق  
نه یک منم بجمال تو شو قمند و حریم      بدیدن رخ تو صد هزار جان مشتاق  
ز حسرت لب تو جمله غنچه‌ها دلخون      به سرو قامت تو سرو بوستان مشتاق

احساس، مهمترین ابزار کار این شاعر است و جمال پرستی، دردخواهی، بی‌پروائی و شور آفرینی بسترهای مهم احساس او به‌شمار می‌رود. بطوریکه گاه از مرز زدودگی درمی‌گذرد و آنرا مخدوش می‌سازد:

بر سرت افتاد گویا شور از سودای عشق      ناله‌ات را سوز آهت را اثر می‌بینمت  
که علاوه بر دو سکون نادلپسند بر حرف ذال و (ر) مصرع اول، و دشواری تلفظ مصوت‌های طولانی (او) (آ) (او) پشت سر هم در الفاظ افتاد گویا شود، (تاء) می‌بینمت در مصرع دوم حسواست.

در مجموع حیران شاعری است که چندان پروای زدودگی اثر خود را نداشته و چه بسا که این شاعر خودرو و استاد ندیده، لزومی برای این موضوع احساس نمی‌کرده و خواندن اشعار او بی‌اختیار این تأسف را در خواننده برمی‌انگیزد که ایکاش این شاعره پراحساس و با استعداد کمی بیشتر محضر اساتید زمانه خود را درمی‌یافت و در تعلیم و پرورش ذوق خود تلاش بیشتری می‌کرد. از آنجا که فارسی، زبان مادری شاعر نبوده، ولی در بسیاری از موارد ساختمان نحوی زبان خود (آذری) را وارد فارسی کرده و گاه نیز به سبب تفاوت کشش هجاها در دو زبان، وزن را از دست داده است: بر رخ چون آینه دید لب عقل گفت ماه بدخشان را کرده مستخر مگر. و چنانکه ملاحظه می‌کنید پس از بدخشان یک هجا کم شده.

با اینهمه لطافت و حالی در سروده‌های او هست که این عیوب را فرو می‌پوشد. حیران به شعر سعدی توجه زیادی داشته اشعار زیادی را از او استقبال کرده بویژه از لحاظ فاصله گرفتن از ایهام باید او را پیرو سعدی دانست. حیران به اشعار فضولی نیز توجه داشته، بسیاری از ردیفهای فضولی را یا التزام کرده یا با مختصر تغییری بکار برده است بعنوان مثال به این شعر توجه کنید:

کی کند ماه بآن مهر درخشان تو بحث      چون کند سنبل با زلف پریشان تو بحث  
و آنرا با ابیات زیر از فضولی مقایسه کنید:

با عارض تو شمع کشیدی زبان بحث      وز گرمیش گرفته زبان در میان بحث

در ایضا

بهر آن تو ای کجای ز زیبا	این دل شده ز نغمه زینا
از وقت روی جانفریب	بر کلهش جان فزاده فوفا
از بجز تو ای حسنم فنادم	مجنون صفت بکوه و صحرا
ای سرور روان غمزه تو	اما چه تیر ساخت در ارا
یک ره نظری بوی گل	از لطف تو دارم این قیما
دل دادم و در دو او خریدم	ای بر که هر خوشش نوح بود
حیران ز رفیق روی دلبر	بگذشت ز کار کنت رولا

گفتند غنچه با دهنش بحث می کند

معلوم می شود هنر او زمان بحث

بطور کلی استفاده از ردیفهای دشوار که شاید بتوان آنها را از ویژگیهای سبک آذربایجان دانست در شعر حیران زیاد دیده می شود. از قبیل لرزد و ریزد - علاج - ملیح - چه معنی دارد غلط بود غلط - گذشته حیف - گله دارد - رسیده باشد و... استفاده از ردیف بخصوص ردیفهای مرکب فعلی در غالب اشعار او دیده می شود و همین ردیفها به انتقال حس حرکت کمک کرده، در خواننده لذت هنری ایجاد می کند. از دیگر ویژگیهای سبکی این شاعر بکارگیری اوزان طربناک و خیزایی است که با حال و هوای او تناسب داشته. اینک به نمونه هایی از غزل او توجه کنید:

تال جامع علوم انسانی

مرغ سحر می کند ناله و افغان مگر  
 یسار روان می شود سوی گلستان مگر  
 گشته خسوف قمر یا که کند آن پری  
 بر رخ خورشیدوش زلف پریشان مگر  
 شعله آفتاب نیست چنین شعله تاب  
 مهر دگر جلوه گر گشته نمایان مگر

عشق من بر رخ آن یار غلط بود غلط

عشقبازی به گل از خار غلط بود غلط

به شه مهر و شان مهر نمودن اظهار  
از من بی سرو پا کار غلط بود غلط  
کام دل خواستن از یار بتزد اغیار  
آه با اینهمه اصرار غلط بود غلط

تسخم وفات کاشتم گشت نسهال سرکشی  
دادم پرورش و را زاب دل و جگر نگر  
قد تو سوخت جان من لعل تو ریخت خون من  
دشمن جان شجر ببین قاتل تن نمر نگر

عشقش به جان آموختم از آه و افغانم چه باک  
از پای تا سر سوختم از نار سوزانم چه باک  
آشفته چون موی توام در بند گیسوی توام  
من عاشق روی توام گرنیست سامانم چه باک  
در راه آن ناآشنا دل هممره رنج و عنا  
چون گشته ام غرق بلا از موج طوفانم چه باک  
آهو شکار من شود طالع به کنار من شود  
گر یار یار من شود از روز هجرانم چه باک  
چشمش ستمکاری کند زلفش گره کاری کند  
چون لطف او یاری کند دیگر ز عصیانم چه باک  
جان در رهش ناکام شد در عشق او بدنام شد  
چون مرغ دل در دام شد از بند و زندانم چه باک  
من بنده ام چون شاه او گرنیستم دلخواه او  
هستم گدای راه او از جور سلطانم چه باک  
عشقش بود آئین من هم مذهب و هم دین من  
گو جان بده بدبین من از کفر و ایمانم چه باک  
حیران چه آه و شیون است گلشن مرا چون گلخن است  
چون لطف جانان بامن است از چرخ دورانم چه باک

